

عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامي

عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامي*

محمد حسين امير اردوش

دکترای تاریخ ؛

رایزن فرهنگی جمهوری

اسلامي ايران در تاجیکستان

چکیده

وحدت اسلامي که تابعي از اصل توحيد به شمار مي‌آيد، از مهمترين و مطرح ترين ارزش‌ها و آموزه هاي اسلامي است که منابع دست اول اسلام، يعني کتاب و سنت مشحون از تصريح به آن مي‌باشد، اين ارزش، سهم سنگيني از معارف، اخلاقيات و شريعت اسلام را به خود تخصيص داده است و به طور طبيعي لازمه مفاهيمي چون امت اسلامي، خلافت اسلامي، حکومت اسلامي و مي‌باشد. در طول تاريخ اسلام از وحدت اسلامي مانند بسياري ديگر از ارزش ها، تعاريف متفاوت و قرائت هاي گوناگون شده است، تا آنجا که گاه حتي وحدت به حربه اي عليه جوهرة خود، يعني همسازگري تبديل شده و مستمسكي براي توجیه بیداد و يا انکار اقلیت از سوي اکثریت، عمر بن عبدالعزيز زمامدار خوش نام اولين سلسله خلافت - سلطنت؛ يعني امويان و سلطان ياووز سليم، زمامدار نامدار آخرين سلسله خلافت - سلطنت؛ يعني عثمانيان، هريك به گونه اي متفاوت با موضوع وحدت اسلامي برخورد داشته اند. اين مقاله به ايجاز، اين دو گونه برداشت متفاوت را

از وحدت اسلامي، که مي‌توان از گونه نخست تحت عنوان همسازگري اسلامي، و از گونه ي دوم با عنوان یکسان و يك کاسه سازي مذهبي يا سياست تڪ مذهبي ياد نمود، بررسي نموده است.

کلید واژه ها

عمر بن عبدالعزيز: هشتمين خليفه اموي (99 - 101 هـ.ق/ 717 - 720 م.).

ياووز سليم: سليم اول ملقب به ياووز، نهمين سلطان عثماني که خلافت را از بني عباس به آل عثمان انتقال داد - در صحت اين رويداد ترديدهايي وجود دارد - (918 - 926 هـ.ق/ 1512 - 1520 م.).

خلافت - سلطنت: سلسله هاي حکومت گر تحت عنوان خلافت، پس از دوران خلفاي راشدين.

همسازگري اسلامي: وحدت اسلامي به معنای هم زیستی و هم اندیشي مسالمت آمیز مسلمانان با برتابیدن تنوع و تعدد آرا، برخلاف وحدت به معنای یکسان سازي اجباري و خشونت بار مذهبي.

1. دوران خلافت عمر بن عبدالعزيز (خلافت از 99 تا 101 هـ.ق) در عصر اموي و حتي عباسي پديده‌اي شگفت و استثنائي بود (رجوع شود به و.و. بارتولد، خليفه و سلطان، ترجمه سيروس ايزدي، چ 2، امير کبير، تهران، 1377، ص 41)؛ «عمر بن عبدالعزيز با ديگرخليفگان بني اميه تفاوت بسيار داشت تا آنجا که بعضي مسلمانان خلافت او را در پيشاني آن قرن که به لامذهبي و استبداد و خون ريزي آلوده بود همانند خالي سفيد مي‌دانستند». (حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسي اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چ 3، انتشارات جاويدان، تهران، 1360، ج 1، ص 403). تفاوت ماهوي وي با اسلاف و اخلافش در توصيفي رسا و زيبا چنين بيان شده است: □□□□

« مثل عمر في بني اميه مثل مؤمن آل فرعون»¹ (جلال الدين سيوطي، تاريخ الخلفاء، انتشارات الشريف الرضي، قم، 1411 هـ. ق - 1370 هـ. ش، ص 232). پاره‌اي هشتمين خليفه اموي را از مجموعه خلفاي بني اميه درآورده و او را خليفه پنجم راشد شمرده اند (همان مأخذ، ص 228)، و حتي "مهدي" خوانده اند (همان مأخذ، ص 233 و 234) و آورده اند که در دوران خلافت وي، گرگ ها نيز با گوسفندان در صلح و صفا بسر مي‌بردند! (همان مأخذ، ص 233). اين توصيفات مبالغه آميز راجع به دوران کوتاه حکمروايي عمر بن عبد العزيز، گوياي حسرتي است که مسلمانان در ادوار بعد نسبت به سلامت حاکميت در اين دوره پيدا نموده اند، و با گذشت زمان بر ميزان آن افزوده مي‌شد. زيرا بيش از پيش از تکرار آن عهد مأیوس

می‌گردیدند. المهندی با □ (خلافت از 255 تا 256 ه.ق) « که از همه خلیفگان عباسی منزه تر و نیک سیرت تر بود و به عبادت دل بسته » (حسن ابراهیم حسن، همان، ج 2، ص 377)، به عمر بن عبد العزیز غبطه می‌خورد و او را الگوی حکومتی خود می‌شمرد (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 361)، و مردم نیز در شورش غلامان ترک علیه وی که به قتل او انجامید، در اطلاعیه هایی که به طرفداری از خلیفه عباسی در مساجد توزیع می‌کردند، او را به عمر بن عبد العزیز تشبیه می‌نمودند (رجوع شود به همان مأخذ، ص 363).

شاید مهم ترین دلیل عطف توجه مسلمانان در اعصار مختلف به دوران خلافت عمر بن عبد العزیز این بود که وی با آنکه در زمره اصحاب نبود - چه رسد به صحابه درجه اول - و از اهل بیت(ع) نیز به شمار نمی آمد؛ نابرخوردار از هاله تقدس اکتسابی و عصمت ارثی، توانست کمابیش نوعی از حکومت آرمانی اسلام را ارائه نماید.

عمر بن عبدالعزیز، خون ریزی ها و تبعیض ها و تحقیرهای قومی و قبیله‌ای را متوقف نمود، ورودی و خروجی بیت المال را از وضعیت نهب و تبذیر پیشین درآورد، کارگزارانی که به اصلاحات وی تن در نمی دادند برکنار نمود (رجوع شود به محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری " تاریخ الرسل و الملوك "، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 16 ج، ج 4، انتشارات اساطیر، تهران، 1368، ج 9، صص 3947 - 3976 و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 2 ج، ج 6، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1378، ج 2، صص 185 - 197. و احمد ابن یعقوب ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، ج 8، تهران، 1378، ج 2، صص 261 - 274. و سیوطی، همان، 246 - 228).

رسم زشت ناسزا به اهل بیت پیامبر(ص)، به ویژه علی بن ابی طالب (ع) در منابر، که مؤسس خلافت اموی مقرر نموده بود را لغو کرد (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187. و یعقوبی، همان، ج 2، ص 268 - 269. و سیوطی، همان، ص 243. و مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، " منابع تاریخ و جغرافیای ایران 52"، 6 ج، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1352، ج 6، ص 49)، و گاه حتی آموزه های علوی را در حکمداری به کار بست (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 271). از مسبین واقعه کربلا بیزاری جست، دینه فدک را به وارثین فاطمه زهرا (س) بازگرداند (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 269. سیوطی، همان، صص 231 - 232)، و علویان را پاس می‌داشت (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187 - 188. یعقوبی، همان، ج 2، صص 267 - 269. و سیوطی، همان، ص 235)، تا آنجا که محمد بن علی بن حسین(ع)، او را نجیب بنی امیه خواند (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 230). با خوارج تا آنجا که دست به خون ریزی نمی یازیدند مدارا می‌کرد، (رجوع شود به طبری، همان، ج 9،

صص 3953 - 3954. سیوطی ، همان ، ص 240). شیوة حکومتی وی، خوارج را نیز به درنگ واداشت و با عمر بن عبدالعزیز وارد مذاکره شدند و گویا استدلال های عمر، بسیاری از ایشان را متقاعد نمود (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، صص 193 - 195. و یعقوبی ، همان، ج 2، ص 272). و اما استدلال های ایشان در موضوع ولایتعهدی، عمر را به تأمل واداشت (رجوع شود به طبری ، همان، ج 9، ص 3955)، و تعدادی از خویشاوندانش که گویا با دقت، مراقب این دست اقدامات و مذاکرات وی بودند، ترسیدند که خلافت را از بنی امیه بیرون برد، او را در سی و نه (رجوع شود به طبری، همان، ج 9، صص 3966 - 3967 و مقدسی ، همان جا)، یا چهل سالگی (رجوع شود به طبری، همان، ص 3967)، با زهر به قتل رساندند. (رجوع شود به طبری ، همان، ج 9، ص 3955. یعقوبی ، همان، ج 2، ص 273. سیوطی ، همان، ص 246).

شیوة حکم داری عمر بن عبد العزيز، رشد سرطانی ناهمسازگری ها را در میان مسلمانان متوقف نمود، او با آنکه همانند زمامدارانی چون مأمون بن هارون الرشید (خلافت از 918 تا 218 ه.ق) و یا نادر شاه افشار (سلطنت از 1148 تا 1160 ه.ق) و ... ، مستقیم و رسمی به مسئله وحدت اسلامی پرداخت، با احیای روح عدالت و مدارای اسلامی در حاکمیت، یگانگی را به جامعه اسلامی برای کوتاه مدت بازگرداند. بی تردید اصلاحات عمر بن عبدالعزیز با مقاومت ها، کارشکنی ها و اعتراضات متعددی از سوی بسیاری از امویان و کارگزاران حکومت های پیشین روبرو گردید (رجوع شود به طبری ، همان، صص 3956 - 3962 و 3968 - 3969. مسعودی ، همان، ج 2، صص 187 - 188. یعقوبی ، همان، ج 2، ص 262. سیوطی، همان، صص 232، 236 - 239 و 242)، شام اموی زده که با این نوع زمامداری ناآشنا بود، او را "مسحور" (= جادو شده، جن زده) می پنداشت (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 246). و در نهایت همان گونه که اشارت رفت جان بر سر اصلاحات گذاشت. می توان گفت که پس از خلفای راشدین و به ویژه علی بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی (ع)، عمر بن عبد العزيز در صدر فهرست زمامداران همسازگرا در تاریخ اسلام جای دارد. بدیهی است که جایگاه ویژه عمر بن عبد العزيز در میان خلفای بنی امیه که به طور طبیعی وضعیت دیگر خلفای اموی، را به زیر سؤال می برد ، نمی توانست موجب خشنودی حزب اموی باشد، و از این روست که ناهمسازگرایان، هیچ گاه با او میانه ای نداشتند و حتی غباری که داخل بینی اسب بنیان گذار سلسله خلافت - سلطنت اموی می شد را از صد همچون عمر بن عبد العزيز، برتر می دانستند (ابوالحسین محمد بن ابویعلی، طبقات الحنابلہ، تحقیق محمد حامد الفقهي ، مطبعة السنه المحمدیه ، القاهرة ، 1371/1952، ج 2، ص 21 به نقل از محمد مسجد جامعی، زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، تهران، 1369، ص 150 و نیز در این باره رجوع شود به القاضي ابی بکر بن العربی، العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابه بعد وفاه النبیه (ص) ، حقه و علق حواشیه محب الدین الخطیب، المكتبة العلمیه، بیروت، 1403 ه / 1983 م.، صص 205 ، 208 و 210). پس از مرگ خلیفه مصلح عمر بن عبد العزيز در سال 101 ه.ق ، دیری نباید که اصلاحات وی متوقف گردید (رجوع شود به سیوطی،

همان، صص 246 - 247)، و خلافت اموي به شاکله خود بازگشت و در نهايت در سال 132 هـ.ق جاي خود را به بني عباس داد. از مهم ترين دلايل ضعف و فروپاشي امويان، سياست ايشان در ميدان دادن و دامن زدن به رقابت هاي قبائلي عرب و بيداد و تبعيض هاي قومي و نژادي شمرده مي‌شود.

خلافت بني اميه اگرچه تقريباً در تمامي طول عمر خود، درگير نزاعهاي داخلي بود وليکن وحدت سياسي متمرکز در تمامي جهان اسلام در عصر امويان جز برهه هايي مانند خلافت کوتاه مدت عبدالل بن زبير3 (متوفي 73 هـ.ق) و امارت مختار بن ابی عبید (متوفي 67 هـ.ق) حفظ شد تا جايي که گفته شده است: « سقوط بني اميه (سال 750 م. (= 132 هـ.ق) براي هميشه به يگانگي جهان اسلام پايان داد» (و.و. بارتولد، همان، ص 24). اين يگانگي يا همانا وحدت سياسي جهان اسلام بيش از هر چيز مرهون عمر نسبتاً کوتاه حاکميت اموي بود، قدری کمتر از يك قرن (از سال 41 تا 132 هـ.ق) و مي‌توان گفت چنانچه خلافت دمشق قدری بيشتر پاييده بود، تجزيه سياسي را که خلافت بغداد تجربه نمود، سرنوشت محتوم امويان نيز مي‌بود.

2. سلطان سليم اول يا ياووز4 (سلطنت از 918 تا 926 هـ.ق) سليم، نهمين جانشين عثمان بن ارطغرل (متوفي 724 هـ.ق) بنیان گذار سلسله عثماني، جدای از دیگر وجوه شخصیتش5، از چهره هاي قابل مطالعه در پيشينه همسازگري ها و ناهم‌سازگري هاي جهان اسلام به شمار مي‌آيد.

سليم در دوران فرمانروايي پدرش والي طرابوزان بود، و از اين رو از نزديك نهضت صفوي را زير نظر داشت، روح سرکش و طبع ماجراجوي او که از آرامش و مداراي پدر به تنگ آمده بود و از سويي ديگر جز جانشيني پدر، آینده ديگري براي خود متصور نبود در صدد برآمد که در زمان حيات بايزيد دوم، با تکیه بر محبوبيتش در ميان نظاميان - برخلاف غالب ديوانيان که دو برادرش احمد (متوفي. 919 هـ.ق) و قورقود (متوفي. 919 هـ.ق) را به ترتيب بر وي ترجيح مي‌دادند، و برخورداری از حمايت خان کریمه (= قرم) که با او مناسبات دوستانه داشت، حق خود را بر تاج و تخت پدر مسجل نمايد. و اگرچه در ابتدا نه تنها به مقصود نرسيد، بلکه در نبرد قارشدران (917 هـ.ق) از پدر شکست خورده و متواري شد، ليکن سرانجام ترجيح يني چري ها بر تمايل بايزيد دوم، که ديگر نشاط و توان و حوصله اقدامي مؤثر در راستاي تمايلات خویش را نداشت، فائق آمده و سليم با کناره گيري تحميلي پدر از قدرت، در سال 918 هـ.ق بر تخت نشست.

سليم در مدت نسبتاً کوتاه فرمانرواييش (کمتر از نه سال)، پس از سرکوب مزاحمين و مدعيان بالفعل و بالقوة سلطنت، با شدتي سبعيت آلوده، آناتولي را که بيش از اسلامبول، رو به اردبيل و تبريز داشت،

به انقیاد دولت مرکزی درآورد و در این راه، با اخذ فتوا از پاره ای علمای پایتخت، بیش از چهل هزار تن از اتباع خود را به بند آورده، یا به قتل رسانید و یا داغ کرده و به سرزمین غربی امپراطوری تبعید نمود. 6 با دولت نوپای صفوی که حتی در میان ارتش وی نیز هوادارانی داشت، و مبلغان آن نه فقط آناتولی، که تا دورترین سرزمین های غربی امپراطوری؛ بالکان، نیز نفوذ کرده بودند (رجوع شود به اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج 2، ص 274) متن و زیرنویس). و محمد عبد اللطیف هریدی، الحروب العثمانیه الفارسیه و اثرها فی انحسار المد الاسلامی عن اروپا، دارالصحوة للنشر و التوزیع، القاهرة، 1408 هـ.ق/ 1987 م.، صص 46 - 47. و

, - , İsmail Kara, OSMANLI HİLAFAETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet - Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996, 2.C. S.183.).

و سلیم از دوران انتظار سلطنت، علیه آن کینه در سینه انباشت می کرد 7 و رفتار شاه اسماعیل پس از رسیدن او به سلطنت، بر کینه وی نسبت به صفویه افزوده بود 8، به نبرد برخاست و اگرچه به خواسته خود مبنی بر نابودی صفویان دست نیافت، لیکن توانست نشاط تهاجمی صفویان را خاموش ساخته و مرزهای ایران را برای همیشه به خارج از آسیای صغیر عقب براند.

سلیم اول پس از میان برداشتن امیرنشین ذوالقدر 9، و منقاد نمودن خوانین کرد شرق آناتولی (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج 2، صص 861 - 877. و اوزون چارشی لی، همان، ج 2، صص 293 - 295) 10 به آرزوی اسلافش جامة عمل پوشانده و آسیای صغیر را سراسر عثمانی کرد. اما مهمترین اقدام یاووز سلیم، که نام او را در کنار جدش؛ محمد فاتح و فرزندش؛ سلیمان قانونی (= سلیمان محتشم) 11، در فهرست نام دارترین سلاطین عثمانی قرار می دهد، غلبه بر مالیک و انضمام بیشتر سرزمین های غربی، به ویژه سرزمین مقدس حجاز، به قلمرو عثمانی و پایان دادن به عمر خلافت عباسی قاهره بود (923 هـ.ق).

در این میان مقایسه برخورد دو پایتخت مقهور؛ تبریز و قاهره، با سلیم، فراوان تأمل برانگیز است؛ تبریز به استقبال سلیم می آید (رجوع شود به حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران انتشارات بابک، 1355، ص 195). و سلطان تندخو و خون ریز عثمانی در این شهر به ملایمت رفتار می نماید (رجوع شود به جهان گشای خاقان، ص 506. و ادوارد براون، همان، ج 4، ص 77)، تا آنجا که در مسجد حسن پادشاه (اوزون حسن آق قویونلو) چون خطیب بنا بر عادت، خطبه به نام شاه اسماعیل می خواند، از خطای او درگذشته وی را معذور می دارد (رجوع شود به حسن بیگ روملو، همان جا). اما

قاهره پیش از تسلیم کامل به سلیم، در مقاومتی خونین، که زن و مرد در آن جنگیدند (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج2، ص 311)، پنجاه هزار کشته برجای نهاد (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 224). سلیم اول با پیروزی بر مماليك، علاوه بر ماترك مادي ایشان، افتخارات معنوي ایشان را نیز از آن خود کرد؛ یعنی عنوان پر افتخار خادم الحرمين الشريفين 12 و حمایت از نهاد مقدس خلافت، با این تفاوت که خلافت را از متوکل سوم؛ آخرین خلیفه عباسی، به خود انتقال داده (923 هـ.ق) و مجدداً پس از سده های جدایی، خلافت و سلطنت با یکدیگر جمع گردیدند. و بدین ترتیب سلیم اول، قلمرو عثمانی را به طرز بی سابقه ای وسعت داده و شمار اتباع مسلمان سلطان عثمانی، برای نخستین بار از اتباع غیر مسلمان فزونی گرفتند (رجوع شود به استانفورد جی. شاو، همان، ج1، ص 266).

اما از این همه، آنچه مورد نظر این نوشتار می باشد، انگیزه و ادعایی است که در این میان به سلیم اول نسبت داده می شود؛ «سلطان سلیم یکی از آن سلاطین با عزم و جلالت عثمانی بود که در دور استیلای آن دولت، مالک تخت و تاج شد؛ چون عمده آمال و نخبه مقصود این سلطان قاهر، از زمانی که شاهزاده و حاکم طرابزون [= طرابوزان] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) بود، طرح سیاسی جدش سلطان محمد فاتح را که از برای تشکیل و تأسیس بنای خلافت مندرسه صدر اسلام بر نقشه خیال ریخته و موفق به ایصال خیر وجود نشده بود، از قوه به فعل آوردن و نام نیکو در صفحات تواریخ عالم بگذارتن بود. و در ذهن مصمم شده بود که آنگاه که نایل سلطنت شود، بعد از اصلاحات لازمه، رود دانوب - طونه - و دریای وندیک [ونیز] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) را به تصدیق دول متجاوره، حدود ممالک اروپایی خود قرار داده؛ بعد از ضبط ممالک باقی مانده ملوک الطوایف و امرای آسیای کوچک، از قبیل ممالک ذوالقدر و رمضان اوغلی و غیره و شامات و جزیره العرب و مصر و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و کردستان و ارمنستان و گرجستان و عراق و عرب و ایران را استیلا نموده، لشگر به ترکستان و هندوستان اسلام نشین کشیده و ملوک الطوایف این دو اقلیم وسیع را مضمحل و منقرض نموده، به دستیاری ششصد کرور نفس مسلم، در مقابل عالم وثنیّت و عالم نصرانیّت، یک عالم اسلامیّت با شوکت تأسیس و تشکیل نموده، شوکت اسلامیّه را دوبالا کند» (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 283).

استانفورد جی شاو نیز می گوید: «سلیم اول با این آرمان بر تخت نشست که سیاستهای فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سرگیرد و در واقع آرزوی وی را در استقرار یک امپراطوری جهانی تحقق بخشد» (استانفورد جی. شاو، همان، ج 1، ص 148).

و مشابه همین ارزیابی را عبدالهادی حائری بیان می دارد: «طبق مدارکی که در دست است چنین می نماید که سلطان سلیم تنها به سلطنت بر سرزمین های پهناور عثمانی بسنده نکرده و در جستجوی یک

رهبري اسلامي نيز بوده است که ضامن همسازگري مسلمانان در زير پرچم استانبول باشد» (عبدالهادي حائري، همان، ص 51).

محمد عبد اللطيف هريدي نبرد سليم با مماليك به ويژه الحاق سرزمين هاي مقدس به قلمرو عثماني را در راستاي قوام جا يگاه رهبري دولت عثماني بر جهان اسلام ارزيابي مي‌کند (رجوع شود به محمد عبداللطيف هريدي، همان، ص 54).

ادوارد براون نيز براي اقدامات سليم انگيزه اي عقيدتي قائل است:

«... سلطان سليم از جمله اشخاصي است که امروز آن ها را پان اسلاميست (مايل به توحيد سياسي ملل اسلاميه) مي‌خوانند و از شدت جاه طلبي نه تنها مي‌خواست سلطان بزرگترين و نيرومندترين ممالك اسلامي باشد، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمان فرما گردد. فتوحات او در مصر و مکه و مدينه (1517م.) (= 923 ه.ق) و اخذ عنوان خلافت از آخرين خليفه عباسي که خواه به وعد و خواه به وعيد، يا به هر دو جهت، در تفويض آن خودداري نکرد، مقدمه بود براي حصول آرزوي ديرين، ليکن وجود شاه اسماعيل خار راه او بود زيرا که مذهب شيعه را مانند سدي عظيم ميان سنيان عثماني و مصر و ساير ممالك غربي و هم مذهبان آن ها که در اقطار شرقي (در متن مأخذ به دليل اشتباه چاپي جاي واژه اقطار، افکار، آمده است)، از قبيل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند برافراشته بود. ايرانيان نه فقط سلطان سليم را خليفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحي که در چالداران در (اگست 1514) (= رجب 920 ه.ق) نصيب ترکها شد به نتيجه قطعيه نرسيد زيرا که سپاهان عثماني از تعقيب فتوحات مضايقه و تهاون ورزيدند و نيز فتح مصر را، که پس از جنگ چالداران واقع شد، از نتايج مطلوبه عاري ساخته، جراحتي دائمي باقي گذاشتند که علت ضعف قدرت سياسي اسلام و مانع پيشرفت آرزوي جاه طلبانه ترک ها و سبب استفاده اروپا گرديد» (ادوارد براون، همان، ج 4، ص 34 - 35).

وين و وسينچ نيز اظهار مي‌دارد: «گروهي سليم را نخستين سلطان عثماني هواه خواه يگانگي مسلمين (پان اسلاميست Pan-Islamist) شمرده و گفته اند که او آينده ي امپراطوري خويش را به جاي اروپا در خاورميانه مسلم نشين مي‌جست. او گويا بر آن بود که زبان عربي را زبان رسمي امپراطوري عثماني سازد» (وين و. وسينچ، تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه سهيل آذري، کتاب فروشي تهران با همکاري

سلیم اول خود، انگیزه اقداماتش را چنین بیان می‌دارد:

« می‌گویند روزی در مجلس این سلطان، سخنی از رفتار خلفای امویه و عباسیه و فاطمیه و امویه اندلس و سایر حکم رانان معروف ملوک الطوائف به میان آمده، از محاسن و معایب آنها صحبتی گذشت. آن سلطان قاهر که ذره‌ای از جوهر رحم و شفقت در خمیره وجودش نبود، قتل عام مغولان و حرکات وحشیانه مجاهدین صلیب و احوال اسف‌انگیز مسلمانان اندلس را متذکر شده، مانند طفل ممنوع از رضاع، بنای گریستن و اشک ریختن را نهاده، به قدر نیم ساعت های‌های گریست. بعد رو به حاضرین کرده گفت: و ای العلی‌العظیم و ای الکریم، مقصود سلیم از اقدام به استیصال ملوک الطوائف، قوت اسلامی را در نقطه واحد جمع نمودن و دین مبین حضرت احمد مختار را از آسیب پیروان دیانت خارجه رهانیدن و شوکت اسلامی را به مرتبه‌ای که در زمان خلافت عمر بن عبد‌العزیز بود رسانیدن، و ممالک اسلامی را از هر جهت آسوده و معمور و دشمنان اسلام را ذلیل و مقهور ساختن است و بس...» (اسپناچی پاشا زاده ، همان، صص 284 - 285).

سلیم اول تقریباً تمام عمر فرمانروایی خود را بر سر تحقق آرمان وحدت اسلامی و امپراطوری جهانی بگذارد، وی خود به وضوح این موضوع را در بیت ذیل بیان می‌دارد:

" این سفر کردن و این بی‌سر و سامانی ما

بهر جمعیت دل‌هاست پریشانی ما "

(الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، ص 202). لیکن سلیم با آنکه عمر بن عبد‌العزیز را اسوه خود معرفی می‌کند، متعلق به فهرست بلند حکم فرمانی است که درست در مقابل فهرست کوتاهی از ایشان که عمر بن عبد‌العزیز در آن جای دارد، قرار می‌گیرد.

عمر بن عبد‌العزیز هیچگاه خود را آلوده تبعیض مذهبی نکرد تا چه رسد به ستیزه‌های مذهبی، همان گونه که پیش از این یاد شد علیرغم خاستگاه خانوادگی و قبیلگی خود و جایگاه اجتماعیش، با شیعیان

راه دلجویی و مسالمت پیش گرفت و از بیدادهای اسلافش نسبت به اهل بیت پیامبر(ص) تبری جست، سعه صدر او تا بدانجا بود که حتی خوارج را که ناسازگارترین و خشن ترین گروه مذهبی - اجتماعی آن اعصار بودند نیز بر سر سازگاری آورد، و بیراه نیست اگر گفته شود که حکومت وی الگویی می تواند بود از برای همسازگرایی و وحدت اسلامی در جهان اسلام.

لیکن سلیم اول (مانند خصمش اسماعیل اول) انسان در سیاست يك كاسگی مذهبی متعصب و از تعدد طرق الی ا بیزار بود که علاوه بر شیعیان امامی، شیعیان زیدی را نیز که همواره جایگاه مقبول تری از شیعیان امامی، نزد اهل سنت داشتند¹³، سخت دشمن می داشت:

« اما افسوس دارم که دو مانع قوی [در راه وحدت اسلامی] (عبارت درون قلاب از نگارنده است؛ رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 282) در دو نقطه معتنای عالم اسلامیت ظاهر شده، جهالی امت را منع از دخول دائرة نجات اتحاد کرده و می کنند. یکی از آن دو مانع شاه اسماعیل است که در ایران مذهب شیعی را شایع و آن دیگری شرف الدین است که در جزیره العرب به خصوص در خطه یمانیه مذهب زیدیه را دایر ساخته، تخم نفاق و افتراق را در مزارع مختلف الطبايع اسلام کاشتند و باعث فساد عظیم شدند. چون با بودن این دو مذهب، اتفاق ملت اسلام عديم الامکان و نیز بی اتفاق، نگاهداری دین اسلام از آسیب دشمنان ممتنع و مستحیل، پس بر تمامی اهل سنت فرض عین و عین دین است که شجرة مقدسة مصطفوی را از این کرم های مخرب رها نیده، آن همایون درخت را، سالم از عوارض و علل داخلی تازه و خرم نگاه دارند» (همان ماخذ، ص 285).

تصلب سلیم اول تا بدانجا فشرده و حوزه خودی ها برای وی تا بدانجا محدود بود که حتی در میان مذاهب اهل سنت نیز جز مذهب مألوف ترکان یعنی مذهب حنفی¹⁴، دیگر مذاهب را با بی مهری می نگریست : «چون در میان مذاهب عامه مثل آباء و اجدادش پیروی مذهب ابوحنیفه کوفی را کرده، در فقه آن مذهب متبحر شده بود، پیروان سایر مذاهب عامه را دوست نمی داشت و دشمنی سخت به پیروان مذاهب خارج از مذاهب اهل سنت می ورزانیید. شخصی بسیار متعصب و حریص سلطنت و ساعی تشکیل خلافت در ممالك اسلام نشین بود و آرزو می کرد که نایل سلطنت شده، وجود تمام حکم داران و امرای بلاد اسلامی را از عالم سیاسی معدوم ساخته، از برای تمام ملل و اقوام اسلامی مرجع خلافتی در تخت سلطنت خود تشکیل نماید» (اسپناچی پاشازاده، همان، صص 62 - 63).

و در نهایت چنانچه سلیم اول را در ادعاهایش راجع به تلاش برای وحدت جهان اسلام، صادق بینداریم (که این پندار دور از حقیقت نیز نمی نماید)، و به قطع نظر از روی هم افتادگی ملزومات چنین وحدتی و

منافع سلطنت عثمانی، می با یست پذیرفت که وی در زمره رجالی است که بی پروا از میزان مشروعیت وسیله، خواهان وحدت مذاهب اسلامی به معنای تک مذهبی نمودن جهان اسلام بوده است. در حالیکه عمر بن عبدالعزیز تمام عمر حکومتی خود را در راه اتحاد مذاهب اسلامی، به معنای اشاعه همسازگری در میان مسلمانان بگذارد، و وجود این دو فرمانروا و این دو اندیشه از گلی یگانه سرشته نگردیده است.

نتیجه

جوشش و گسترش ناهمسازگری ها و یا اخماد آن در جهان اسلام، ارتباطی مستقیم با میزان مشروعیت، سلامت، اعتدال، تسامح و بردباری حاکمیت ها داشته است.

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم، هر دو، یک پارچگی، صیانت و اعتلای جهان اسلام، و به دیگر تعبیر " اتحاد اسلامی"، را می جستند و از برای آن تکاپو می داشتند. هر یک از راهی. عمر بن عبد العزیز وحدت اسلامی را در همسازگرایی مسلمانان می دید، و یاووز سلیم در وحدت مذهبی، به معنای یکسان سازی مذهبی ایشان. روشن است که دیدگاه هر یک، سیاست حکومتی ایشان را تعیین می ساخت. عهد حکومت عمر بن عبد العزیز را می توان نمونه برجسته یی از فروکش نمودن ناهمسازگری ها و عهد حکومت یاووز سلیم را، نمونه ای از دوران جوشش و گسترش آن در جهان اسلام شمرد.

بی تردید، درنگ و تأمل در این دو راه متفاوت وحدت اسلامی، برای درک و دستیابی به این ارزش و آموزه های اسلامی، که میزان اهمیت آن و نیاز مسلمانان بدان در جهان امروز بی نیاز از توضیح است، پرفایده، تأثیرگذار و راه گشا، می تواند بود.

منابع و مآخذ

- الجندی، علی: گفته ها و اندیشه ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبد الکریم بی آزار شیرازی، "همبستگی مذاهب اسلامی"، عبد الکریم بی آزار شیرازی (گردآورنده)، چ 2، امیر کبیر، تهران، 1357.

- اسپناقي پاشازاده، محمد عارف: انقلاب الاسلام بين الخواص و العوام (تاريخ زندگاني و نبردهاي شاه اسماعيل صفوي و شاه سليم عثماني، وقايع سالهاي 905 - 930 هجري)، به كوشش رسول جعفريان، انتشارات دليل، قم، 1379.
- اسماعيل زاده، ميرزه رسول (تحقيق و تصحيح)، شاه اسماعيل صفوي (خطايي)، كليات ديوان، نصيحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بين المللي الهدي، تهران، 1380.
- اوزون چارشي لي، اسماعيل حقي: تاريخ عثماني، ترجمه ايرج نوبخت، 6ج، انتشارات كيهان، تهران، 1368 - 1379.
- بارتولد، و.و: خليفه و سلطان، ترجمه ي سيروس ايزدي، چ 2، امير كبير، تهران، 1377.
- براون، ادوارد: تاريخ ادبي ايران از آغاز صفويه تا پايان قاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشيد ياسمي، چ 2، انتشارات بنياد، تهران، 1364.
- پورگشتال، هامر: تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه ميرزا زكي علي آبادي، به اهتمام جمشيد كيان فر، 5ج، زرین، تهران، 1367.
- جهان گشاي خاقان (تاريخ شاه اسماعيل)، با مقدمه و پيوست ها از ا □ دتا مضطر، مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان، اسلام آباد، 1406 هـ.ق / 1364 هـ.ش / 1998 م.
- حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسي اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده، 3ج، چ 4، انتشارات جاويدان، تهران، 1360.
- حسن بيگ روملو: احسن التواريخ، به كوشش عبدالحسين نوايي، نهران انتشارات بابل، 1355.
- راوندي، محمد بن علي بن سليمان: راحه الصدور و آيه السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مينوي، چ 2، انتشارات امير كبير، تهران، 1364.
- سيوطي، جلال الدين: تاريخ الخلفاء، انتشارات الشريف الرضي، قم، 1411 هـ.ق - 1370 هـ.ش.

- شاو، استانفورد جي: تاريخ امپراطوري عثماني و تركيه جديد، ترجمه محمود رمضان زاده، 2ج، آستان قدس رضوي، مشهد، 1370.
- طبري، محمد بن جرير: تاريخ طبري " تاريخ الرسل و الملوك"، ترجمه ابوالقاسم پاينده، 16 ج، 9، 4، انتشارات اساطير، تهران، 1368.
- مسجد جامعي، محمد: زمينه هاي تفكر سياسي در قلمرو تشيع و تسنن، انتشارات الهدي، تهران، 1369.
- مسعودي، ابوالحسن علي بن حسين: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، 2 ج، 6، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1378.
- مشكور، محمد جواد: تاريخ شيعه و فرقه هاي اسلامي تا قرن چهارم، 6 ج، انتشارات اشراقي، تهران، 1379.
- مفتاح، الهامه و وهاب ولي: نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبيات فارسي در تركيه، شوراي گسترش زبان و ادبيات فارسي، تهران، 1374.
- مقدسي، مطهر بن طاهر: آفرينش و تاريخ، ترجمه محمد رضا شفيعي كدكني، " منابع تاريخ و جغرافياي ايران 52"، 6 ج، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، تهران، 1352.
- نوايي، عبد الحسين (به اهتمام): شاه اسماعيل صفوي، اسناد و مكاتبات تاريخي همراه با يادداشتهاي تفصيلي، انتشارات بنياد فرهنگ ايران، تهران، 1347.
- وسيچ، وين و: تاريخ امپراطوري عثماني، ترجمه سهيل آذري، كتاب فروشي تهران با همكاري مؤسسه انتشارات فرانكلين، تبريز، 1346.
- يعقوبي، احمد بن يعقوب اين واضح: تاريخ يعقوبي، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، 2 ج، 8، تهران، 1378.
- القاضي ابي بكر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي (ص)،

حققه و علق حواشيه محب الدين الخطيب، المكتبة العلمية، بيروت، 1403 هـ / 1983 م. .

- هريدي، محمد عبدالطيف: الحروب العثمانية الفارسية و اثرها في انحسار المد الاسلامي عن اوروبا، دارالمحوه للنشر و التوزيع، القاهرة، 1408 هـ.ق/ 1987 م. .

- Kara, İsmail: OSMANLI HİLAFAETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet – Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996,(2.C.).

يادداشت ها :

* اين نوشتار در مجله دانشنامه، شماره 5، بهمن 1384 منتشر گردیده است. با اندک تغييری که در آن چهره بست، در حوزه بند هفتم "پيشنهادهای اندیشه ای" فراخوان بيست و ششمين کنفرانس وحدت اسلامي، جای می گیرد.

1. جایگاه عمر(ابن عبدالعزيز) در بني امیه مانند مومن آل فرعون است(در خاندان فراعنه).

2. « نقل است از عمر بن عبد العزيز که گفت : " اگر من از قاتلين حسين [ع] بودم و خداوند مرا می بخشید و مرا روانه ي بهشت می ساخت هیچ گاه وارد بهشت نمی شدم زیرا که از روی پیامبر (ص) شرم می کردم" . رجوع شود به علي الجندی، گفته ها و اندیشه ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبدالکریم بي آزار شیرازی، " همبستگی مذاهب اسلامي"، عبدالکریم بي آزار شیرازی (گردآورنده)، ج2، امیرکبیر، تهران، 1357، صص 299 – 300.

3. دوران خلافت عبدالمطلب بن زبیر هفت سال و ده ماه و سه روز بود. (رجوع شود به مسعودي، همان، ج2، ص

4. یاووز در زبان ترکی به معانی بی باک، شدید، تند، خشن، عالی، خوب، قشنگ و زیبا می‌باشد.

5. سلیم اول دارای شخصیتی پیچیده و چندگونه بود. هامر پورگشتال او را چنین معرفی می‌کند: « بیرحم، شاعر و فاتح و درویش و قاتل برادران و برادرزادگان خود » (همر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، 5ج، زرین، تهران، 1367، ج 2، ص 935).

جنگ و خون ریزی که سراسر دوران سلطنت سلیم اول از آن لبریز است، وی را از پرداختن به مباحث عقیدتی و دانش و ادبیات باز نمی‌داشت، «سلیم پادشاهی شاعر، فیلسوف و عارف بود. در بین شاهان عثمانی بلند پایه ترینشان از نظر علم و دانش، سلطان سلیم بود». (اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، 6ج، انتشارات کیهان، تهران، 1368 - 1379، ج 2، ص 326).

اسپناقچی پاشاه زاده، در توصیف سلیم اول چنین می‌نگارد:

« فقیه، فاضل و متکلم کامل و شاعر بلیغ و منشی بی‌عدیل بود. عربی و فارسی و ترکی و یونانی را بسیار خوب می‌دانست و در السنة ثلاث، اشعار رایقه می‌گفت و آثار بلیغه می‌نوشت. و در دنیا جز جنگ و شکار و مطالعه کتب و محاوره علمیه و مشاعره، هیچ چیزی را دوست نمی‌داشت، نه شارب الخمر، نه مملوک شهوت، نه دوست لهو لعب بود » (محمد عارف اسپناقچی پاشاه زاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، وقایع سالهای 905-930 هجری)، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، 1379، ص 264).

در این میان جالب آن است که سلیم اول به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی تعلق خاطر داشت. سلیم اول « به زبان ترکی شعر کم گفته است، ولی به زبان فارسی اشعار بسیار سروده است » (اوزون چارشی لی، همان، ص 326). نسخ متعدد خطی و چاپی دیوان شعر وی در دسترس می‌باشد (رجوع شود به الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1374، ص 196).

ادوارد براون نیز می‌گوید:

« سلطان سلیم و شاه اسماعیل هر دو داراي ذوق و طبع شعر بودند. نخستين همواره به فارسي شعر مي‌گفت، و دومين نيز کلیه اشعار خود را به ترکي مي‌ساخت» (ادوارد براون، تاريخ ادبي ايران از آغاز صفويه تا پايان فاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشيد ياسمي، ج 2، انتشارات بنياد، تهران، 1364، صص 25 _ 26).

البته از نظر دور نمي بایست داشت، همانگونه که ذکر شد از سلیم اول، اشعاري به زبان ترکي نیز به جاي مانده است، همانگونه که اشعاري به زبان فارسي نیز از اسماعیل اول، در دسترس است (رجوع شود به ميرزه رسول اسماعیل زاده (تحقيق و تصحيح)، شاه اسماعیل صفوي (خطائي)، کلیات دیوان، نصیحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بين المللي الهدي، تهران 1380).

سلیم اول در پوشش ابداعی خود، به الگوهاي لباس ايراني توجه داشت « سلیم در ترکیب لباس و عمامه اظهار سلیقه نموده، وضع تازه قرار داد عمامه تازه از قراري که سلیم به محارم خود گفته بود به شکل تاج خسروهاي ايران بود...» (هامرپورگشتال، همان، ج2، ص 813)، عبدالحسین نوایی این دستار را چنین توصیف می‌کند: « کلاهی ابداع کرده بود به نام سلیمی که کاملاً زیر چینهایی شالی که روی آن می‌بست پنهان می‌شد همچون تاج شاه اسماعیل» (عبدالحسین نوایی (به اهتمام) : شاه اسماعیل صفوي، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347، ص 114).

آشنایی و علاقه سلیم اول به فرهنگ ايراني تا بدانجا بود که در اولین نامه اش به شاه اسماعیل خود را به فریدون، کیخسرو و دارا مانند می‌کند و مخاطبش را ضحاک و افراسیاب می‌خواند (رجوع شود به همان مأخذ، 143. و هامر پورگشتال، همان، ج2، ص 834 و ادوارد براون، همان، ج2، ص 26).

6. علي ابوالفضل بن ادریس بتلیسی این قتل عام دهشتناک را که در زمره فجیع ترین وقایع در نزاع های مذهبی به شمار می‌آید، به نظم درآورده است:

« فرستاد سلطان دانا رسوم

دبیران دانا به هر مرز و بوم

که اتباع این قوم را قسم قسم

درآورد به نوک قلم اسم اسم

ز هفت و ز هفتاد ساله به نام

بیارد به دیوان عالی مقام

چو دفتر سپردند اهل حساب

عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب

پس آنگه به حکام هر کشوری

رساندند فرمان بران دفتری

به هر جا که رفته قوم از قلم

نهد تیغ بران قدم بر قدم

شد اعداد این کشته های دیار

فزون از حساب قلم چل هزار»

(ادوارد براون، همان، ج 4، ص 74. و نیز رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 75. و هامر

پورگشتال، همان، ج 2، صص 832 - 833. و اوزون چارشی لی، همان، صص 277 - 279).

اگرچه این سیاست بی رحمانه، اسلامبول را برای چند سالی از نا آرامی های آناتولی شرقی آسوده نمود، لیکن شالوده التهاب آلوده ای برای این منطقه ساخت و زمینه شورش های مکرری که در طول دو قرن به نام "جلالی" (برگرفته از نام یکی از مبلغان صفوی به نام جلال که در سال 926 هـ.ق با دعوی مهدویت، شورشی بزرگ را در حوالی توقات برپا نمود). حکومت مرکزی را تهدید می نمود، فراهم ساخت. و بدینی ریشه داری را در میان مردم این منطقه برای همیشه، نسبت به حکومت مرکزی پدید آورد.

7. اسماعیل اول « پوست خان مشارالیه [شیک خان اوزبک] را کاه و پنبه چپناده فرموده، فتح نامه بسیار مغرورانه نوشته با همان پوست پر شده شیک خان به همراه ایلچی مخصوص به دربار سلطان بایزید خان عثمانی فرستاد که این فقره هم یکی از عمده اسباب ظهور جنگ چالدران است... » (اسپنافچی پاشازاده، همان، ص 61. و رجوع شود به جهان گشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، با مقدمه و پیوست ها از ا [دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.، صص 472 - 473).

لیکن مهمتر از موضوع ارسال پوست سرآکنده از کاه و پنبه شیک خان، شورش شاه قلی بابای تکلو (عثمانیان وی را شیطان قلی می خواندند)، خلیفه شاه اسماعیل در آنتالیا بود که به سرعت وسعت گرفت و به سختی سرکوب گردید (917 هـ.ق) و سلیم اول که آن هنگام والی طرابوزان بود « حادثه شاه قلی و فعالیت شاه اسماعیل اول را در آناتولی و نیز اقدامات علوی ها را به دقت دنبال می کرد » (اوزون چارشی لی، همان، ج 2، ص 276)، و بی تابانه مترصد فرصت انتقام از پادشاه صفوی بود.

8. « تجربه پیشین سلیم در طرابزون [= طرابوزان]، وی را متقاعد کرده بود که بزرگترین مشکل وی تهدید صفویان است » (استانفورد جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج 2، آستان قدس رضوی، مشهد، 1370، ج 1، ص 150). حمایت شاه اسماعیل از شاهزاده احمد و فرزندش مراد که به ترتیب برادر بزرگتر و برادرزاده سلیم و مدعیان تاج و تخت وی بودند و عدم ارسال هیئتی جهت تبریک جلوس سلیم بر تخت سلطنت، و شورش و آشوب نورعلی خلیفه (نماینده شاه اسماعیل) در آناتولی شرقی، کینه و خشم سلیم اول را نسبت به پادشاه صفوی افزود (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج 2، صص 273 - 279. و هامر پورگشتال، همان، ج 2، صص 816 - 823).

9. طایفه ذوالقدر (= ذوالقادر = ذوالقدرلو) از سال 740 تا 921 هجری بر مناطقی در جنوب شرقی آناتولی شامل البستان، مرعش و ملاطیه امارت داشت. امرای این طایفه به ترتیب عبارتند از فخر الدین، سلیمان بیک، املان بیک سیف الدوله و علاء الدوله. آخرین امیر ذوالقدر با استفاده از هرج و مرج ناشی از فروپاشی دولت آق قویونلو ها بر دیار بکر نیز دست انداخت. امارت ذوالقدر ثروتمند و به دلیل موقعیت جغرافیایی خود؛ قرار گرفتن میان دو امپراطوری عثمانی و ممالیک، از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بود، بدیهی است که تشکیل امپراطوری صفوی در نزدیکی این امارت کوچک بر اهمیت سوق الجیشی آن افزود. آخرین امیر ذوالقدر تلاش داشت از تشدید نفاق میان سه امپراطوری محیط بر امارتش، بیش از پیش بهره جوید، لیکن به دلیل امتناع از همراهی سلطان سلیم اول در نبرد با صفویان و غارت ذخیره سلاح و آذوقه ارتش عثمانی، کینه یاووز سلیم را متوجه خود ساخت و خود و چهار فرزندش، در جنگ با

عثماني جان باختند و بدین ترتیب عمر امارت ذوالقدر به پایان رسید و ذوالقدرها چند پاره شدند، به صفویان، عثمانیان و ممالیک پیوستند.

10. شایان ذکر است ادريس بتليسي (= بدليسي)، دانشمند، شاعر، منشي و رجل سياسي ايراني که پس از انقراض دولت آق قويونلو ها به دست شاه اسماعيل (907 ه.ق) به دربار عثماني پیوست، در تمکين خانات کرد شرق آسیاي صغیر به یاووز سلیم؛ که چندین سال به طول انجامید، نقشي مؤثر ایفا نمود.

11. به سلیمان اول که امپراطوري عثماني در عهد سلطنت وي به اوج عظمت خود رسید، ترکان به دلیل وضع قوانین و اصلاحاتی که در امپراطوري پدید آورد، "قانوني" و اروپائیان که مرعوب وي بودند محتشم یا باشکوه (Magnificent The) و "گرانند ترک" (Turk Grand)، اطلاق می کردند.

12. عنوان به ظاهر متواضعانه، لیکن در واقع بسیار گران سنگ خدمتگزار دو حرم شریف، یعنی مکه و مدینه، مهمترین عنوان سلاطین مملوک بود که به دلیل تحت الحمايه قراردادادن شرفای مکه و تأمین نیازهای حرمین، خود را سزاوار آن می شمردند و بدیهی است خطبه ای که در حرمین به نام سلطان مملوک خوانده می شد، جایگاه ویژه ای در میان فرمانروایان مسلمان به او می بخشید که محسود دیگر سلاطین بود. سلطان سلیم اول برای اولین بار پس از شکست ممالیک از وي در مرج دابق (922 ه.ق)، از سوي خطیب جامع حلب، در خطبه نماز جمعه به این عنوان خوانده شد (رجوع شود به اسپناچي پاشازاده ، همان، صص 192 – 193) و با اهدای مفاتیح کعبه از سوي محمد ابوالبركات شریف مکه به سلیم اول (923 ه.ق)، اطلاق عنوان خادم الحرمین الشریفین به وي رسمیت یافت (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان ، ج 2، ص 923). «... مردمی گفته بودند که خلافت کسی را در خور است که دو حرم (مکه و مدینه) در دست او باشد و با مردم حج گزارد ...» (ابن واضح یعقوبی، همان، ج 2، ص 217).

13. این موضوع؛ مقبولیت بیشتر شیعه زیدیه نسبت به شیعه امامیه نزد اهل سنت، مشهور می باشد و در غالب کتابهایی که به مذاهب اسلامی پرداخته اند آمده است، برای نمونه رجوع شود به محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، ج 6، انتشارات اشراقی، تهران، 1379، صص 60 و 107.

14. مؤلف کتاب راحه الصدور و آیه السرور آورده است که امام ابوحنیفه در آخرین حج خود (حجه الوداع) از خداوند متعال درخواست نمود که چنانچه مذهبش درست است، آن را نصرت دهد و از عالم غیب این آواز شنید :

« ... حقاََ قلت، لازال مذهبك، مادام السيف في يد الاتراك، حق گفتي و رايت مذهب تو افراشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشير در دست ترکان حنفي مذهب باشد، و بحمد الله تعالي پشت اسلام قوي است و اصحاب بوجاهت حنیفه شادان و نازان اند و چشم روشن و در عرب و عجم و روم و روس شمشير در دست ترکانست و سهم ایشان در دلها راسخ ... » (محمد بن علي بن سليمان الراوندي، راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مینوي، ج 2، انتشارات امير کبير، تهران، 1364، صص 17 - 18) .